

در آستانه سی سالگرد انقلاب ایران (۱)

انقلاب پیش از ترور

نوشته عبدی کلانتری

انقلابی گری و رمانتی سیسم برادران دوقلواند. روشنفکرانی که می خواهند روابط مبتنی بر ظلم را از پایه دگرگون کنند و به جای آن جامعه ای مبتنی بر آزادی، برابری، و برادری برقرار سازند، جامعه ای که در آن دوستی و عشق بالاترین ارزش ها باشد و استثمار انسان از انسان یک بار برای همیشه رخت بریندد، حقیقتاً می باید رویاپرورانی بزرگ باشند تا جهان را چنین زیبا و نیک به تصور درآورند و این جهان تصویری را، علیرغم شهادت تاریخ، شدنی و قابل حصول پندارند.

پس چطور ممکن است همین رمانتیکهای نیک اندیش دست شان به خون آلوده شود؟ چطور ممکن است رمانتی سیسم زاینده ترور باشد؟ آیا ترور وجه ضروری یک انقلاب است؟ آیا ترور همان درد زایمان جامعه نوست؟ دردی جانگداز اما موقتی و ضروری برای به دنیا آوردن آینده ای بهتر؟ گفته شده است که انقلاب سیاسی پیش شرط انقلاب اجتماعی است.

آیا همه انقلابیان از همان ابتدای فعالیت سیاسی خواهان انقلاب اند یا به سوی عمل انقلابی «رانده می شوند»؟ برای مثال می دانیم ماکسیمیلیان روبسپیر یا فیدل کاسترو، در اوان فعالیت های سیاسی خود، روشنفکران لیبرال مسلک و غیرخشونت طلب بودند. آیا منطق درگیری با نهاد دولت، منطق تسخیر قدرت و حفظ آن، یا منطق مبارزه طبقاتی است که به ناگزیر آزادیخواهان را درگیر نبرد خشونت آمیز می کند؟

مدرنیت – زاده انقلاب

مفهوم «انقلاب» در تاریخ عصر جدید با مفاهیم مهم دیگری گره خورده است، مفاهیمی که بدون آنها نمی توان تبار جامعه مدرن را شناخت. در بستر تاریخ اروپای مدرن، پدیده «ناسیونالیسم» بدون مفهوم انقلاب

بی معنی است. مفهوم «استقلال» یا جنگهای استقلال یک ملت، بدون مفهوم انقلاب توضیح ناپذیر می ماند. در همین رابطه می توان به مفاهیم یا موجودیت های دیگر فکر کرد نظیر «رفورماسیون»، «دنیای جدید»، «آمریکا»، «جمهوری»، «مشروطیت»، «پایان فئودالیسم»، «پایان کولونیالیسم»، «سرنگونی راج» [راج = حکومت امپراتوری بریتانیا در هند]، «سرنگونی ویشی»، «سرنگونی آپارتاید» و نظائر اینها در فرهنگ سیاسی عصر ما.

درحقیقت، آنچه که معرف تولد مدرنیت در عرصه سیاسی است، یعنی تأسیس «دولت - ملت» (نیشن - ستیت) در بیشتر نقاط عالم بدون مفهوم انقلاب تصورناپذیر است. آنچه ما از مدرنیت می شناسیم، تاریخ عصر جدید در اروپا و آمریکا، زاده انقلابهای سیاسی هلند، اسپانیا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا، و قاره آمریکا است. در قرن بیستم، همین پدیده را در جنگهای ضداستعماری جهان سوم و ایجاد دولت - ملتهای پسااستعماری شاهد هستیم. «دموکراسی» نیز، به عنوان یکی از الگوهای جامعه نو، محصول انقلابهای بورژوا-دموکراتیک اروپا و آمریکای شمالی است.

با یک تعریف مینیمال یا حداقلی شروع می کنیم. انقلاب سیاسی عبارت است از تغییر اجباری حاکمیت. یا بهتر، انقلاب سیاسی تغییر قهرآمیز دولت است.

اگر حاکمانی که نهادهای قانونی قدرت (دولت) را در اختیار دارند، با رأی اکثریت یا به طور مسالمت آمیز تن به اصلاحات ندهند، انقلاب محتمل الوقوع می شود. انقلاب همواره در رویارویی با خودکامگی و خودداری از اصلاحات صورت می پذیرد؛ زمانی که مشروعیت قدرت نزد رعایا از میان رفته است. نحوه جابجایی قدرت برحسب زمان و مکان و ساختار نیروهای درگیر، اشکال متفاوت به خود می گیرد.

روبسپیر - پیش از گیوتین

پیش از تحلیل رابطه انقلاب و ترور، به گوشه ای از داستان انقلاب کبیر فرانسه اشاره ای خواهیم داشت. {در دو بخش: روبسپیر پیش از برپایی گیوتین، و روبسپیر در جنگ و ترور انقلابی} پیش از انقلاب، ماکسیمیلیان روبسپیر حقوق دان و نماینده «طبقه سوم» (Third Estate) در مجلس ملی فرانسه بود. طبقه سوم را کسانی تشکیل می دادند که در صف اشرافیت و روحانیت نمی نشستند، یعنی بورژوازی، دهقانان و سایر اقشار غیر ممتاز.

روبسیپر در دوران تحصیلات اش شاگردی ممتاز بود که کلاسیک های یونانی را به خوبی مطالعه کرده و می شناخت. در اواخر قرن هجدهم در فرانسه، در شهر پاریس، «کلوب» های سیاسی مختلفی وجود داشت. روبسیپر به یکی از آنها به نام «کلوب بروتون» پیوست و همین باشگاه بود که بعدها در جریان انقلاب فرانسه «کلوب ژاکوبین» نام گرفت. روبسیپر بیشتر وقت خود را صرف تبلیغ و تهییج سیاسی در این کلوب می کرد.

در سال ۱۷۸۹، سال شروع انقلاب، پس از بلوای عمومی، دولت حکومت نظامی اعلام کرد. در این هنگام، روبسیپر به عنوان نماینده جناح «چپ» از این مواضع دفاع می کند: مخالفت با حکومت نظامی، مخالفت با هر نوع مجازات اعدام، و اصلاح قانون. دیدگاهها و خواسته های روبسیپر و همفکران اش، به عنوان حقوق دانان روشنفکر طبقه متوسط که مواضع لیبرال دارند، چندان متمایز از مواضع دیگر نمایندگان مجلس نیست.

تنها پس از اوج گیری جنبش مردم و طی یکی دو سال پس از شروع این جنبش، دیدگاههای روبسیپر و همراهان اش پا به پای حرکت انقلابی رادیکالیزه می شود و کلوب ژاکوبین را در میان فرودستان محبوب می کند. (از اینجا به بعد شباهتهای بسیاری را با سیر وقایع انقلاب اکتبر و نقش لنین و همراهان اش در جناح بلشویک حزب سوسیال دموکرات روسیه می بینیم.) در سال ۱۷۸۹، با گسترش حرکت مردم، لوئی شانزدهم پادشاه وقت قصد فرار می کند. متعاقباً وقتی که او را دستگیر می کنند و برمی گردانند، روبسیپر درخواست می کند که لوئی از مقام اش خلع شود و قدرت اجرایی به مردم واگذار گردد. اما مجلس اعلام می کند که لوئی قربانی یک کودتای اشرافی شده و فرار او از ترس مردم نبوده است. مجلس تصمیم می گیرد پادشاه در مقام خود ابقا شود.

به اعتراض، روبسیپر و کلوب ژاکوبین و سایر سیاستمداران رادیکال به اتفاق مردم دست به تظاهرات خیابانی می زنند. ارتش به رهبری لافایت به روی مردم تیراندازی می کند. پنجاه نفر از مردم بی سلاح کشته می شوند. موضعی که ژاکوبین ها در این درگیری به نفع مردم می گیرند باعث می شود که روبسیپر، دانتون، مارا، میرابو، سن ژوست، و سایر ژاکوبین ها مورد تحسین و ستایش طبقات محروم (پله بین ها) قرار بگیرند. این نخستین پیوندهاست میان روشنفکران انقلابی طبقه متوسط – که خودشان را فرزندان خلف جنبش روشنگری اروپایی و تفکر غیردینی و دموکراتیک می دانستند – و توده عوام یا «خلق» که از امتیازات اشرافی و ظلم دربار به ستوه آمده بودند.

انقلاب اجتناب ناپذیر

سال بعد، هنگامی که جنگ با اطریش و پروس قریب الوقوع به نظر می رسید، عیارغم نظر دربار و عیارغم مواضع «ژیروندن» ها که از نیروهای چپ مدافع جنگ بودند، روبسپیر با جنگ مخالفت کرد چون به نظر او جنگ باعث می شد که دستاوردهای انقلاب به خطر بیفتد و تثبیت دربار را به دنبال داشته باشد. اما به رغم تلاش او و کلوب ژاکوبن، در سال ۱۷۹۲ جنگ با اطریش و پروس در گرفت و به خاطر روحیه وطن پرستانه مردم، در ابتدا از طرفداران روبسپیر کاسته شد؛ اما شکست های پیاپی در جنگ، فرار سربازان از جبهه، خیانت فرماندهان و روحیه شکست باعث بی آبرویی شاه شد و مردم به کاخ تویلری حمله بردند و خواهان خلع ید از شاه شدند.

در این جوّ شورشگرانه و در این لحظهء تاریخی، یعنی اواسط ماه ژوئیه ۱۷۹۲، روبسپیر و ژاکوبن ها هنوز خواهان قیام توده ای نبودند و شعار برقراری «کنوانسیون ملی» و اصلاح قانون اساسی را می دادند. ژیروندن ها (رقبای ژاکوبن ها در مجلس که با اصطلاح امروزی می توانیم آنها را لیبرال چپ بخوانیم) که از فشار توده ای و جوّ هرج و مرج به وحشت افتاده بودند به حمایت از شاه برخاستند. ژیروندن ها از اعلام جمهوری و رأی اکثریت پابرهنه ها (سان کولوت ها، اقشار پایین، کسبه خرد، مستضعفان) واهمه داشتند. اما مردم و رهبران خلقی شان کمیته ای انقلابی به نام «کمیتهء هماهنگی» (کورسپاندنس کومیتی / Correspondence Committee) درست کردند - روبسپیر با آنها نبود اما تماس نزدیک داشت - قیام را سازمان دادند و به دنبال قیام ارگانی به اسم «کمون انقلابی» تشکیل شد، چیزی شبیه حالت «قدرت دوگانه» یا دولت مضاعف در برابر دربار.

درماه اوت، لوئی از کاخ تویلری فراری شد و «کنوانسیون ملی» (به جای مجلس قانونگذاری بی اعتبارشده) برقرار گشت و رسماً تشکیل جمهوری را اعلام کرد.

روبسپیر، دانتون، مارا و دیگر رهبران کلوب ژاکوبن همه نماینده «کنوانسیون ملی» بودند. در این مجلس مبارزه میان ژیروندن ها و ژاکوبن ها اوج گرفت. روبسپیر در این مجلس نقش مهم آژیتاتور انقلابی را بازی کرد و به جای مراسم قانونی محاکمهء لوئی (که ژیروندن ها خواهان آن بودند) خواهان اعدام پادشاه به عنوان خائن به انقلاب شد. به مدت کوتاهی، با طرد رهبران ژیروندن از مجلس، لوئی شانزدهم پادشاه فرانسه در ۲۱ ژانویه ۱۷۹۳ اعدام شد.

بخش بعد - انقلاب و ترور